

بهار

ای دوست مبارکت که بهار دگر رسید
دشت و دمن زلاله گلگون درخروش
چون باد مید مدزدرخت خواب میرود
گل باطراوتی نسیم دلاویزمی دهد
حدیقه بارخ تنازدرخروش آید
گلاب ونسترنی بوی عنبرین دارد
غریو بلبل و قمری به صبحدم بطنین
برف سفیدزکوه سیاه و ازگون شود
مرابهاروطن هرکجاخمار آید
بشورشعف جنده مولادراहतزازکنند
که صلح به میهن ماجاودان بقاباشد

بگذشت خزان پاروبهارظفر رسید
باغ وچمن زباده افزون سبزه پوش
عطری زبرگ سبزچوسیماب میرود
بستان به دیده رنگ قناویزمی دهد
که هرطرف نظرش شاخه گل فروش آید
شبوویاسمنی بوی بهترین دارد
نسیم و شبنم نابش رقم زند به زمین
دریاهمه به آب ذلال نیلگون شود
که خلق پاک زهرشهردرمزار آید
دودست خیربسوی خدادرازکنند
زلطف بی حدوپاکش چنین رواباش

از فیض هر بهار شکوه و جلال رسد
این نعمت نیست (ظریف) که از ذوالجلال رسد

عزیز الله (ظریف) دنمارک